

## خاطراتی از جناب سمندری

بیانات جناب علی نخجوانی  
در نهمین دوره مجمع سالیانه انجمن ادب و هنر  
«دوره سمندر»

بنده قرضی به جناب سمندری دارم و در طی سال‌های متمادی هرچه کرده‌ام نتوانسته‌ام این قرض را کاملاً ادا کنم. حال در این مجلس نورانی فرصتی حاصل شده است تا مراتب ارادت و عبودیت خود را نسبت به جناب سمندری در محضر دوستان عرض کنم و قدری از قرض خود را به این وسیله ادا نمایم.

در سال ۱۹۵۷ یعنی در ایام مبارک حضرت ولی امرالله حضور مبارک مشرف بودم و یک روز اتفاق افتاد که بنده تنها در محضر هیکل مبارک باشم. عرض کردم می‌خواهم از نفوس مبارکه‌ای که سبب هدایت، تربیت و تقویت روحانی و ایمانی من شده‌اند صورتی تهیه نمایم و اگر اجازه بفرمائید تقدیم حضور مبارک کنم. حضرت ولی امرالله قبول فرمودند و فرمودند صورت را تهیه کن و بده به دکتر لطف الله خان حکیم، او به من می‌دهد. بنده که دیدم هیکل مبارک این طور تقاضایم را استجاب و قبول فرمودند عرض کردم اگر توجّهی هم در حق این نفوس بفرمائید نور علی نور است. قبول نموده تبسم فرمودند. بنده صورتی که از این نفوس مبارکه تهیه کردم در رأسشان جناب سمندری بودند. بنا بر این مقداری از قرض خود را در حدود چهل سال پیش به این صورت نیز ادا کردم.

اما خاطرات بنده بیشتر مربوط به دوره سه سال اقامت در شیراز است از ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۱ و همچنین در حدود هفت سال در ارض اقدس، از ۱۹۶۱ تا سال صعود ایشان در ۱۹۶۸ که به کزات جناب

سمندری به حیفاً تشریف می‌آوردند و هفته‌ها بلکه ماه‌ها در دورهٔ قیادت و تصدّی ایادی امرالله و هم بعد از تشکیل بیت العدل اعظم در ارض اقدس تشریف داشتند و به مطالعهٔ الواح اصل که در محفظهٔ آثار بود مشغول می‌شدند و خطوط کاتبین را تشخیص می‌دادند و برای هر یک از این الواح ورقهٔ مخصوصی به خطّ ایشان الآن در محفظهٔ آثار هست که یادگار نفیس و موثقی است در بارهٔ این مدارک مهمّ تاریخی.

دفعهٔ اوّلی که من حضور جناب سمندری رسیدم در سال ۱۹۳۹ بود و تازه بنده از ارض اقدس وارد طهران شده بودم.

خاطراتی را که عرض می‌کنم به نه قسمت تقسیم کرده‌ام، اوّل: یختصّ برحمته من یشاء. دوّم: وصف مراتب انقطاع و استقامت ایشان. سوّم: موضوع روش تبلیغ. چهارم: اهمّیت تشویق. پنجم: لطف کلام و ظرافت بیان. ششم: در بارهٔ وقایع مربوط به صعود ایشان در ارض اقدس. هفتم: نکاتی که در بارهٔ صعود حضرت ولیّ امرالله از ایشان شنیده‌ام. هشتم: روابط پرفسقای جناب سمندری با بیت العدل اعظم. نهم: تذکرات و ارشادات ایشان.

### اوّل - یختصّ برحمته من یشاء

مقصود من در این مقام آن است که فکر کنیم و ببینیم که جناب سمندری چه وجودی در امر مبارک بودند که در دورهٔ زندگی خود مشمول این همه الطاف و مراحم الهیهٔ واقع شدند. ملاحظه کنید جناب سمندری در دورهٔ جمال مبارک شش ماه باید در ارض اقدس باشند، در موقع صعود جمال مبارک باید آن جا باشند، مکرّر حضور مبارک حضرت بهاءالله مشرف شده باشند، در موقع تلاوت کتاب عهدی حاضر باشند و حالات میرزا آقا جان و دیگران را برای العین مشاهده کنند. دورهٔ حضرت عبدالبهاء چند دفعه رفتند و مشرف شدند. حضرت عبدالبهاء تذکراتی و تعلیماتی به ایشان دادند، ایشان را انتخاب کردند تا به اتفاق میرزا علی اکبر رفسنجانی برای اسفار در تمام نقاط ایران به مدّت پنج سال از طرف هیکل مبارک قیام نمایند. در دورهٔ حضرت ولیّ امرالله مورد عنایت آن حضرت قرار گرفتند، ایادی امرالله معین شدند و بعداً در دورهٔ تصدّی ایادی در موقع صعود هیکل مبارک و تشییع جنازهٔ آن حضرت در لندن شرکت کردند. بعداً در جلسات ایادی امرالله به مدّت پنج سال و نیم نقش بسیار مهمّی ایفاء نمودند و بعد از تشکیل بیت العدل اعظم باز پنج سال و نیم به خدمت مشغول بودند و جزو نفوس اوّلیه‌ای هستند که به جلسات بیت العدل اعظم تشریف آوردند. مقصود این است که ملاحظه بفرمائید اینها چه حالات و عوالمی در زندگی جناب سمندری بوده است.

بعد از صعود حضرت بهاءالله جلّ اسمه الاعلی و شهادت جناب ورقای بزرگ و جناب روح الله ورقا ایشان برای اولین بار در دورهٔ حضرت عبدالبهاء اجازه خواستند و مشرف شدند. شهادت حضرت روح الله ورقا در جناب سمندری اثر بسیار عمیقی گذاشته بود. ایشان در آن ایام که هجده یا

نوزده سال داشتند می آیند و می خواهند تقاضای شهادت از حضرت عبدالبهاء بکنند. روزی حضرت عبدالبهاء ایشان را صدا می‌کنند و در بیت عبدالله پاشا بعد از اینکه مقداری در اطاق مشی می‌فرمایند به جناب سمندری چنین می‌فرمایند که من آنچه را که در حقّ خودم خواستم برای شما هم خواستم (من نمی‌دانم آیا شخص دیگری نیز این جمله را از لسان مبارک شنیده است یا نه). شما باید به خدمت مشغول بشوید، امروز روز خدمت است. جناب سمندری می‌افتند به پای هیکل مبارک. حضرت عبدالبهاء ایشان را بلند می‌کنند و می‌فرمایند شما باید به خدمت مشغول شوید، به تبلیغ مشغول شوید، شهادت امروز این است، حرکت است. و به دست مبارکشان چای عنایت می‌فرمایند. ایشان روزه گرفته بودند و نمی‌خواستند چیزی میل نمایند تا شاید از شدت گرسنگی از این عالم بروند. حضرت بهاء الله ایشان را طراز افندی می‌نامیدند و اسم طراز را جمال مبارک عنایت فرمودند. اما حضرت عبدالبهاء ایشان را میرزا طراز خطاب می‌فرمودند.

تقریباً نوزده سال از صعود حضرت عبدالبهاء گذشته بود که ایشان و قرینهٔ محترمشان طرازیه خانم به وسیلهٔ محفل ملی ایران تقاضا می‌دهند و حضرت ولیّ امرالله اجازه عنایت می‌فرمایند که برای تشرّف در سال ۱۹۴۰ یعنی در اوائل جنگ بین المللی دوّم عازم ارض اقدس شوند. نکته در این جا است که در آخرین تشرّف جناب سمندری در حضور حضرت عبدالبهاء، حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند که شما حالا به ایران بروید، بعد من شما را می‌خواهم. بعد از مدتّ قلیلی صعود واقع می‌شود. حالا بعد از نوزده سال و بعد از تقاضای اجازهٔ تشرّف شبی جناب سمندری خواب می‌بینند که در زیرزمینی عرش مبارک حضرت عبدالبهاء قرار گرفته و در این محلّ صدای مبارک حضرت عبدالبهاء را می‌شنوند که صدا زدند "میرزا طراز". گویا فردای این خواب تلگراف حضرت ولیّ امرالله می‌رسد و اجازه می‌دهند برای تشرّف. تشرّف اوّل و آخر ایشان در دورهٔ ولایت در همین سال ۱۹۴۰ بود.

اینکه بنده عرض می‌کنم جناب سمندری واقعاً یک شخصیت بی نظیری در تاریخ امر هستند برای آن است که شما ملاحظه کنید که چه مراحل را ایشان طی کرده‌اند. در دورهٔ ولایت حضرت ولیّ امرالله و پس از تشکیل محفل مقدّس ملی ایران هیکل مبارک دستور دادند که برای هر قسمت امری یعنی برای هر ایالتی باید محفل ملی یک مبلغ دائم که مقیم پایتخت آن ایالت باشد معین نمایند و گاه گاهی این مبلغ سیر و سیاحتی در نقاط تابعهٔ آن ایالت بکند ولی محلّ و مقرّکار و استقرار او در آن پایتخت باشد. علاوه بر بیست و دو قسمت امری که بیست و دو نفر باید معین بشوند هیکل مبارک دستور دادند که دو نفر هم معین بشوند برای تمام خاک ایران. یعنی آن بیست و دو نفر در سطح ایالتی خدمت بکنند و این دو نفر در سطح ملی و خودشان فرمودند که یکی از این دو نفر باید جناب سمندری باشند و شخص دوّم را محفل روحانی ملی معین کند. ببینید عنایت مبارک در همان مراحل اوّلیّهٔ دورهٔ ولایت چطور بوده است. تشرّف به ارض اقدس پنجاه روز طول کشید و در این دورهٔ پنجاه روزه تذکراتی به ایشان دادند و نکات مهمّی را تفهیم و تعلیم فرمودند. بعد قضایای شیراز واقع شد که در آن ایام ناقضین اسباب امتحان یاران شده بودند. حضرت ولیّ امرالله به جناب سمندری و به

محفل ملی دستور دادند که جناب سمندری باید به شیراز تشریف ببرند و مقیم آن جا بشوند برای تقویت روح ایمانی احباء و استحکام بنیه جامعه و حمایت جمع احباء از نفوذ ناقضین و مطرودین. بعد هم مأموریت‌های دیگری برای مشهد و بلاد عربیه و سایر نقاط به ایشان دادند و سپس در سال ۱۹۵۱ به عنوان ایادی امرالله تعیین شدند و بعد تشریف بردند به ارض اقدس و به خدمات مهمه در آن جا مشغول شدند.

## دوم - وصف مراتب انقطاع و استقامت ایشان

من واقعاً ندیده‌ام که کسی به حدی که ایشان منقطع بودند به این سنجیه کبری مزین باشد. انقطاع جناب سمندری از شؤونات مادی و دنیوی طوری بود که انسان حقیقتاً متذکر و متنبه می‌شد. یکی از الواح جمال قدم که ایشان به آن خیلی اهمّیت می‌دادند لوح مبارک در باره سلطان نعمان است که یکی از سلاطین یمن بوده است. نعمان همه چیز را در عین مکنت و ثروت و سلطنت ریخت و رفت دنبال عبودیت و عبادت حقّ. خیلی جمال مبارک از این نعمان تعریف می‌فرمایند و جناب سمندری با ذوق و شوقی از حکایت نعمان برای تذکر به احباء در باره اهمّیت انقطاع استفاده می‌کردند. خودشان در زندگی شخصی خود اسراف را ابدأً جائز نمی‌دانستند و در لباس و محلّ سکونت خود نهایت قناعت را مجری می‌داشتند. اما وقتی که زائرین در شیراز بودند و می‌دیدند که تعداد زائرین مثلاً به بیست نفر یا سی نفر رسیده ناهار مفصلی در حظیره القدس می‌دادند و خیلی خرج می‌کردند و ابدأً از خرج در این قبیل موارد باکی نداشتند، برای اینکه برای تشویق احباء بود. ایشان خودشان خدمت و پذیرائی می‌کردند و از صبح سحر برای تهیه مقدمات اقدام می‌کردند و با آقا جمال که در آن موقع خادم مسافرخانه شیراز بود ناهار تهیه می‌نمودند و بعد از ناهار احباء جمع می‌شدند و ایشان صحبت می‌فرمودند و اسباب تشویق احباء بودند. این شخص بزرگوار با وجود اینکه عایداتی نداشتند و خرج یومیّه ضروری را به امر حضرت ولیّ امرالله صندوق امر تأمین می‌نمود اما طوری قناعت می‌کردند که بنده شاهد بودم که از همین مختصر عایداتی که داشتند حقوق الله را می‌پرداختند. بنده خوراک را که عرض می‌کنم در نهایت قناعت میل می‌فرمودند برای آن است که چندین دفعه در خدمت ایشان در اطاق کوچکی که در مسافرخانه شیراز داشتند بوده‌ام. ایشان پرده را می‌کشیدند که کسی دیگر داخل نیاید و خودشان برمی‌خاستند و اشکنه تهیه می‌فرمودند، یک مقدار نان خشک هم همیشه در بقچه داشتند، می‌آوردند و تربت می‌کردند و هرچه بود نصفش را به بنده مرحمت می‌فرمودند و نصفش را خودشان میل می‌نمودند.

## سوم - موضوع روش تبلیغ

جناب سمندری مقدمه صحبت را اغلب از بیانات حضرت عبدالبهاء خطاب به میرزا علی اکبر رفسنجانی قرار می‌دادند. حضرت عبدالبهاء موقعی که میرزا علی اکبر مشرف بودند به ایشان می‌فرمایند بیا تا به تو جان تبلیغ را بیاموزم و آن این است که مبتدی خود را باید دوست بداری. و نیز

از بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء نقل می‌فرمودند که سعی کن مردم را دوست بداری، در نتیجه آنها هم تو را دوست خواهند داشت و در این مقام آنچه را بگوئی قبول می‌کنند. جناب سمندری خودشان هم در تذکراتی که به احباء می‌دادند می‌فرمودند که احباء باید پدر و مادر شخص مبتدی بشوند و ناز و غمزه‌های او را قبول کنند. این البته متکی به بیانات جمال مبارک است که در یکی از الواح می‌فرمایند: «... باید بیان به طبیعت لبن مادری و شفقت پدری مزین باشد تا اطفال دنیا به آن تربیت شوند و به بلوغ فائز گردند...»

انسان وقتی مردم را دوست بدارد دیگر متأثر نمی‌شود که چرا مثلاً سوء ادبی نسبت به جمال مبارک می‌نمایند. مبلغ بهائی باید صبر و حوصله و سعه صدر داشته باشد تا حرفش در دیگران مؤثر واقع شود.

مسأله دیگر در تبلیغ شجاعت ایشان بود. جناب سمندری وقتی تبلیغ می‌کردند، و بنده به کرات خود شاهد آن بوده‌ام، واقعاً هم با حکمت و اعتدال صحبت می‌فرمودند و هم با شجاعت و قدرت. این صفات را جمع و ترکیب کرده بودند، حکمت از یک طرف و شجاعت از طرف دیگر.

امین بنانی می‌گفتند وقتی که جناب سمندری در آمریکا بودند من ایشان را برای تماشای فیلمی در باره حضرت مریم بردم. ایشان خیلی از وقایع تاریخی زندگانی حضرت مسیح لذت بردند و چون تازه وارد شده بودند هنوز با رسوم و عادات غربی‌ها در آن موقع آشنائی نداشتند. به امین فرمودند که امین جان، آیا تو مقتضی می‌دانی که من بروم بالای صحنه و بگویم که رجعت حضرت مسیح واقع شده است، پدر آسمانی ظاهر شده است؟ جناب سمندری این طور فکر می‌کردند که هیچ موقعیتی را برای تبلیغ امر از دست ندهند.

#### چهارم - اهمیت تشویق

جناب سمندری نقل می‌فرمودند که یک روز حضرت عبدالبهاء به ایشان فرمودند که ما نفوس کامله در امر زیاد داریم، اما نفوس مکمله کم داریم. نفوسی دانشمند هستند که اطلاعاتشان و معلوماتشان کامل است، اما نفوسی که در امر کم داریم نفوسی هستند که برای تکمیل احباء، برای تشویق احباء و برای تقویت روحانی احباء قیام کنند. می‌فرمایند نفوس مکمله یعنی نفوسی که اسباب تکمیل دیگران باشند کم داریم. البته خود جناب سمندری هم از نفوس کامله بودند و هم از نفوس مکمله.

بنده از طرز تشویق ایشان واقعاً حیرت می‌کردم. نفوسی که می‌آمدند در محضر ایشان حقیقتاً با نشاط و انبساطی فوق العاده از حضور ایشان مرخص می‌شدند برای اینکه جناب سمندری دائماً آنان را تشویق می‌فرمودند. تشویق کردن ایشان مبتنی بر ریا و کذب نبود بلکه اگر صفتی را تعریف و تقدیر می‌کردند صفتی بود که در آن شخص به حقیقت موجود بود و ایشان توضیح و تأکید و تعریف می‌فرمودند که تو این طور هستی. این اسباب تشویق است. یک روز می‌فرمودند که این مسأله تشویق آن قدر اهمیت دارد که اگر در الواح و آثار مبارکه احکام و تعالیم و اوامر و نواهی را جدا کنیم عصاره

مابقی آثار جمال مبارک و حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله یک کلمه است و آن تشویق است. جناب سمندری واقعاً به این اصل کلی عامل و همیشه اسباب تشویق نفوس بودند. مثلاً وقتی که احبّاء را ملاقات می فرمودند استعداد نفوس را تشخیص می دادند که این شخص آیا قوه و یا ذوق خدمت دارد یا ندارد. این شامه مخصوص ایشان بود، آن وقت مطابق این تشخیص مثل یک طیب تشویق می فرمودند و چه بسا نفوسی که در نتیجه تشویقات جناب سمندری قیام و حرکت کردند برای مهاجرت، برای تبلیغ و سایر خدمات مهمه امری. امروز چه بسا عائله هائی هستند که از برکت تذکرات و تشویقات ایشان حرکت کردند و در نتیجه خدمت و عبودیت مشمول برکات و فیوضات الهیه شدند.

ویولت [همسر جناب علی نخجوانی] عاشق جناب سمندری بود. در شیراز منزل ما خیلی با حظیره القدس فاصله نداشت و ویولت هر موقعیت و فرصتی دست می داد حضور جناب سمندری می رفت و ایشان با او صحبت و محبت می کردند. بعد از سه سال اقامت در شیراز موقع رفتن ما به آفریقا رسید. جناب سمندری به ویولت فرمودند که تو می خواهی ایران را ترک کنی و بروی، اما قبل از رفتن به این دهات و قصبات نمی خواهی بروی؟ عرض می کند چرا، البته هر چه امر بفرماید. جناب سمندری ویولت را تشویق می فرمایند که برود بُرازجان برای تشویق احبّاء. در آن موقع البته وسائل نبود. فرمودند که با ماشین های نفتکش می توانید بروید. خلاصه این دختر جناب موسی بنانی، که همین یک دختر را داشتند، این طور تشویق فرمودند و همین تشویق جناب سمندری ویولت را عوض کرد، قیام کرد و رفت. جناب سمندری البته ویولت را تنها نفرستادند بلکه کارها را منظم و مرتب کردند و به یکی از احبّاء و خانمش فرمودند شماها با ویولت بروید و با هم رفتند و بعد نیز به بوشهر برای زیارت حجره مبارک حضرت ربّ اعلی رفتند و بعد با همان ماشین های نفتکش برگشتند. ویولت به من می گفت که این بهترین تربیت و آمادگی برای من بود زیرا بعدها وقتی که حضرت امة البهائ روحیه خانم فرمودند بیا و در اسفار با من همراهی کن کارها برای ویولت آسان شده بود، برای اینکه چنین سابقه و تجربه ای داشت.

اما اولین تماس جناب سمندری با بهیه [دختر جناب علی نخجوانی و ویولت خانم] این بود که در آن ایام شیراز بهیه بچه و دست ویولت بود و چون جناب سمندری اول بار او را دیدند به کرات فرمودند الله ابهی. این استقبالی بود که از بهیه کردند و مطمئن هستم که این اثر فوق العاده ای در روح این بچه در آن موقع داشته است. بعد وقتی که جناب سمندری به آفریقا تشریف می آوردند بهیه که برای خودش اطاق مستقلی داشت آن را در اختیار جناب سمندری می گذاشت. جناب سمندری در تخت بهیه چندین هفته خوابیده اند.

### پنجم - لطف کلام و ظرافت بیان

واقعاً من می دانم که لطف کلام و ظرافت بیان جناب سمندری همیشه نقل جلسات احبّاء بوده و هست و خواهد بود. وقتی که ایشان مطلبی می فرمودند خودشان از لطافت بیان خود لذت می بردند و

می‌خندیدند و عادت داشتند که دستشان را بلند کنند و بخندند. یک روز در آفریقا که بودیم امة البهاء روحیه خانم تشریف آوردند برای کنفرانس بین المللی و جناب سمندری را هنوز درست نمی‌شناختند. فرمودند که جناب سمندری، شما جاروی امرالله هستید. مقصود روحیه خانم این بود که شما رفتید شیراز و آن جا را از نفوذ ناقصین پاک و پاکیزه کردید. جناب سمندری مظلوم سرشان را پائین انداختند و فرمودند: بله خانم، هیکل مبارک فرمودند تو درع امرالله هستی، درع امرالله.

یک روز بنده ایشان را بردم پیش دکتری در حیفا به نام دکتر کافکا. دکتر در حدود یک ساعت جناب سمندری را معاینه و همه جور امتحان کرد. ایشان در آن موقع سنشان در حدود نود سال بود و نود و چهار ساله بودند که صعود کردند. دکتر کافکا بعد از معاینات گفت که حال شما به نسبت سنّی که دارید بسیار خوب است، چه کار کرده‌اید که حالتان در این سنّ به این خوبی است؟ جناب سمندری نگاهی به من کردند و فرمودند به او بگوئید که من هنوز خودم را دست شماها نداده‌ام. بعد وقتی که با هم از مطب بیرون آمدیم فرمودند که حضرت عبدالبهاء به من فرموده‌اند که اگر وقتی که تب دارم بخوابم می‌افتم و من مکرر از ایشان شنیدم که اگر بخوابم می‌افتم. لذا با تب حرکت می‌کردند، مشغول کار می‌شدند و اعتنا نمی‌کردند.

جناب هوشمند فتح اعظم می‌فرمودند که در موقعی که جناب سمندری در هندوستان بودند برای احتیای هند صحبت می‌فرمودند و جناب فتح اعظم ترجمه می‌کردند. هوشمند جان می‌گفتند که من مطابق مطالبی که ایشان می‌فرمودند سعی خود را می‌کردم اما جناب سمندری از طرز ترجمه من خوششان نیامد. فرمودند: هوشمند جان، اینها خودشان شل هستند، شما شل ترجمه نکنید. این قضیه را باز من از جناب فتح اعظم شنیده‌ام که در پاکستان جناب بختیاری مطالب جناب سمندری را ترجمه می‌نمودند. روزی جناب سمندری تاریخ حیات حضرت اعلی را شرح می‌داده‌اند و ملاحظه فرمودند که جناب بختیاری خیلی چیزها دارد می‌گوید. همین طور گوش دادند، دیدند کلمه تبریز هم در ترجمه آمد. نگاه کردند به جناب بختیاری و فرمودند که من فقط تولّد و اظهار امر حضرت اعلی را گفتم، شما حضرتش را شهید هم کردید.

یک روز من در مسافرخانه حیفا خود حاضر بودم. در آن ایام بیت العدل اعظم هنوز انتخاب نشده بود و دوره حضرات ایادی بود و در حدود هفت الی هشت نفر زائرین در هر دوره از ایران می‌آمدند. آن دسته‌ای که آمده بودند همه از خانم‌ها بودند و همه از دهات و اغلب کم‌سواد. بعد از شام جناب سمندری صحبت می‌فرمودند، این چند نفر هم نشسته بودند و بنده هم در محضر جناب سمندری بودم. ایشان بعد از صحبت فکر کردند مناجاتی تلاوت بشود. به خانمی که پهلوی ایشان بود فرمودند شما یک مناجات تلاوت بفرمائید. خانم عرض کرد که قربان، بنده کتاب مناجات خود را با خود ندارم. فرمودند بسیار خوب، و به خانمی که در پهلویش بود فرمودند شما بخوانید. این خانم گفت جناب سمندری، من نمی‌دانم عینکم را کجا گذاشته‌ام. بعد از تأمل فرمودند بسیار خوب. خانم نالی در آن جا بود. فرمودند شما بخوانید. این خانم هم شروع کرد به من کردن. جناب سمندری عصبانی شدند و فرمودند که خانم، وقتی که سمندری عرض می‌کند بخوانید بخوانید. خانم شروع کرد

به خواندن، اما چه خواندنی. آدم نمی‌توانست کلمات را تشخیص بدهد که فارسی است، عربی است یا ترکی؟ چه لحنی، چه صدائی، چه صوتی. بنده دیدم جناب سمندری خیلی ناراحت شدند اما بالاخره به هر شکلی بود خانم به انتهای مناجات رسید و ع را گفت. در این هنگام جناب سمندری با همان وقار که جمله اول را ادا فرموده بودند فرمودند که در آینده اگر سمندری هم عرض کند مناجات بخوانید نخوانید.

یک روز ویولت داشت صحبت می‌کرد، گفت بله، در این شریف‌آباد طهران هندوانه یا خربوزه درجه یک به عمل می‌آید. جناب سمندری خوششان نیامد، فرمودند که ما قزوینی‌ها یک شریف‌آباد داشتیم، شما آن را هم به طهرانی‌ها دادید.

### ششم - در باره وقایع مربوط به صعود ایشان در ارض اقدس

ایشان از ترکیه وارد ارض اقدس شدند و ابدأ حالشان برای شرکت در مراسم صدمین سال ورود جمال مبارک به ارض اقدس مقتضی نبود زیرا تب و درد داشتند اما بیت العدل اعظم امیدوار بودند که ایشان بتوانند در برنامه مخصوصی که در بهجی برگزار می‌شد صحبتی بفرمایند. خلاصه دکتر آمد و ایشان را به مریض‌خانه منتقل کردند. جناب دکتر سمندری هم از آفریقا تشریف آورده بودند و جناب سهیل سمندری هم از ترکیه با ایشان آمده بودند. با دکتر در باره حال ایشان برای سخنرانی در آن روز مشورت شد و دکتر اظهار امیدواری نمود. بنا بر این بیت العدل امیدوار بودند و بنده را مأمور فرمودند که با جناب سمندری صحبت کنم و ببینم چه مطالبی را در نظر دارند. همان طور که می‌دانید ایشان خاطرات زیاد و فوق العاده مؤثری در موقع تشرف در ایام جمال مبارک داشتند و چون برنامه خیلی فشرده و وقت کم بود بیت العدل به بنده فرمودند که تقاضاکن که خاطره کوتاهی از آن ایام بیان فرمایند. بنده هم به ایشان توضیح دادم و قبول فرمودند و بعد فرمودند شما به عرض بیت العدل اعظم برسانید که علاوه بر شرح خاطره چند کلمه‌ای نیز می‌خواهم عرض کنم. بنده مطلب را به عرض بیت العدل اعظم رساندم. بیت العدل اعظم در این مسأله تأمل داشتند که شاید از وقت محدودی که تعیین شده تجاوز شود. لذا فرمودند پیرس که مقصود ایشان از چند کلمه چی است و موضوع صحبت چه خواهد بود. بنده دوباره خدمت جناب سمندری رفتم و عرض کردم که پیام معهد اعلی این است. فرمودند: نخجوانی جان، من فقط دو کلمه می‌خواهم به اجباء عرض کنم و آن این است: ای اجبای الهی، امرالله به سیاهی لشکر احتیاج ندارد، امرالله به عشاق احتیاج دارد. بنده حضور بیت العدل اعظم مطالب را عرض کردم. فرمودند بسیار خوب. اما ایشان حالشان متقلب و مختل شد و موفق نشدند که این وظیفه را انجام بدهند.

جناب سمندری به مسأله عشق خیلی اهمّیت می‌دادند و در باره مسأله عاشق بودن و عاقل بودن و فرق این دو غالباً بیاناتی می‌فرمودند و تذکراتی می‌دادند. به حضرت حرم وقتی که برای دیدن ایشان به مریض‌خانه آمدند (شاید حدود ۲۴ ساعت بعد ایشان صعود فرمودند) جناب سمندری فرمودند که حضرت خانم، شما دعا کنید که تا نفس آخر در امرالله ثابت بمانم. باری، این نفس مبارک که در تمام

طول حیات خود خدمت‌ها نموده و فداکاری‌ها کرده از حضرت حرم تقاضا می‌کند که دعا کنید که من تا نفس آخر در امر مبارک ثابت بمانم.

آرزوی دیرینه جناب سمندری این بود که در ارض اقدس صعود کنند. من دفعه اولی که این مطلب را شنیدم تازه به شیراز وارد شده بودم و این در سال ۱۹۴۸ یعنی بیست سال قبل از صعود ایشان بود. یادم هست که ایشان فرمودند من آرزو دارم در ارض اقدس از این عالم بروم و زیر پای حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی در گلستان جاوید حیفاً دفن بشوم. بنده با خود می‌گفتم این چه آرزویی است و چطور ممکن است عملی شود. در عرض این بیست سال یعنی از دفعه اولی که این حرف را شنیدم تا موقع صعود ایشان اگر بگویم چهل - پنجاه دفعه بنده این مطلب را از ایشان شنیدم غلو نکرده‌ام. حالا ببینید به تقدیرات مقدره الهیه چطور جمال مبارک این دعا و آرزوی ایشان را اجابت فرمودند و در ارض اقدس صعود ایشان واقع شد. بنده فوراً به عرض بیت العدل اعظم رساندم که بنده این طور از ایشان به کزات شنیده‌ام که زیر پای حاجی میرزا حیدر علی می‌خواهند دفن بشوند. فرمودند فوراً به گلستان جاوید برو و بین در کنار مرقد جناب حاجی امکان دفن ایشان هست یا خیر؟ بنده رفتم و دیدم که کوه را کنده‌اند و مرقد حاجی میرزا حیدر علی را در آن جا ساخته‌اند. بیت العدل اعظم دستور فرمودند که کوه را قدری بیشتر برای مدفن جناب سمندری بکنند و الآن واقعاً تقریباً همان طوری که ایشان آرزو و نیت داشتند عیناً اجراء شده است. به نظر بنده این یکی از معجزات جمال مبارک است.

اما تشییع جنازه ایشان فوق العاده بود زیرا بیش از هزار نفر از اجباء آمده بودند. البته عدّه بسیاری از اجباء پس از اتمام کنفرانس حیفاً را ترک نموده بودند اما صعود ایشان که واقع شد فوراً به همه خبر دادند، اجباء اقدام کردند و به حیفاً برگشتند و با اجبائی که در ارض اقدس ساکن بودند در مراسم تشییع جنازه شرکت نمودند. بعد از تشییع جنازه حضرت عبدالبهاء ارواحنا فداه ما تشییع جنازه‌ای به این مجللی در حیفاً نداشته‌ایم و بعد از آن تاریخ هم هنوز نداشته‌ایم. حضرت روحیه خانم با آن بیان شیرینشان می‌فرمودند که این جناب سمندری همیشه زرننگ بودند. ببینید چقدر زرننگ بودند که دانستند که کی از این عالم بروند. موقعی رفتند که همه اجباء این جا بودند و هزار نفر در تشییع جنازه ایشان با نهایت عزت و احترام شرکت کردند.

### هفتم - نکاتی که در باره صعود حضرت ولی امرالله از ایشان شنیده‌ام

راجع به صعود حضرت ولی امرالله بنده چند دفعه از ایشان شنیدم که می‌فرمودند تا حضرت ولی امرالله مطمئن نشده بودند که بعد از ایشان امرالله محفوظ خواهد ماند صعود نفرمودند. موقعی که ایشان حضور حضرت ولی امرالله مشرف می‌شوند اشاراتی از لسان مبارک شنیده بودند که اهمیّت آن را بعد از صعود متوجه شدند و برای اجباء توضیح می‌دادند. یکی از آنها این بود که می‌فرمودند که یک روز حضرت ولی امرالله فرمودند که وسعت کار به مقامی رسیده که انجام آن از عهده یک نفر بر نمی‌آید، باید امور به هیأت واگذار شود. یک روز به جناب سمندری فرمودند مغز خسته، چشم‌ها

خسته، انگشت‌ها خسته، اعصاب خسته. این بیانات را در سال ۱۹۴۰ فرمودند، مع‌ذک با این خستگی به خدمات مبارکه خود هفده سال دیگر ادامه دادند. خستگی برای حضرت ولیّ امرالله و هیچ یک از طلعات قدسیّه مبارکه مطرح نبوده است. در یکی از توقیعات مبارکه حضرت ولیّ امرالله به اجّای آمریکا می‌فرمایند که این کار را بکنید، آن کار را به اتمام رسانید، این کار را نیز انجام دهید تا خسته شوید. بعد می‌فرمایند تا در عین خستگی اما در نهایت سعادت‌مندی از این عالم به عالم بعد بشتابید.

جناب سمندری از حسین روحی داستانی در موضوع صعود حضرت ولیّ امرالله تعریف می‌کردند. حسین روحی یکی از اجّای ایرانی بود که در ارض اقدس و فلسطین و سوریه بزرگ شده بود. فارسی بلد بود، عربی خیلی خوب می‌دانست و بعد از احتلال انگلیس‌ها و جنگ بین‌المللی اول دیدند که این آدم باهوشی است لذا او را در وزارت فرهنگ استخدام کردند و در موقع صعود حضرت عبدالبهاء حسین روحی در ارض اقدس بود. حضرت عبدالبهاء لوحی خطاب به ایشان نازل فرموده‌اند که حاوی این عبارت است: «... هذه فاتحة اللطاف و اسئل الله ان يجعلك خالصاً مخلصاً مستقيماً الى خاتمة المطاف ثابتاً على الميثاق...» روزی حسین روحی از حضرت ولیّ امرالله سؤال می‌کند که مقصود از این «خاتمة المطاف» چیست؟ حضرت ولیّ امرالله ضمن بیانات شفاهی خود خطاب به حسین روحی می‌فرمایند که «خاتمة المطاف» منم. بنده در مصر، خدمت جناب حسین روحی رسیدم و به گوش خود نیز این مطلب را از ایشان شنیدم.

باری، این قبیل مطالب را بعد از صعود حضرت ولیّ امرالله برای استقامت اجّاء بر عهد و میثاق شرح می‌دادند.

### هشتم - روابط پرفسرای جناب سمندری با بیت العدل اعظم

ایشان در کانونشن ۱۹۶۳ یعنی اولین کانونشن بین‌المللی بهائی و در کانونشن ۱۹۶۸ یعنی در کانونشن دوم شرکت فرمودند. در کانونشن اول هیأت نظار نماینده‌ای داشتند، ایستاده بود و اسامی را می‌خواست بخواند که نتیجه آراء برای انتخاب اعضای بیت العدل چه هست. حضرت حرم هم بالای صحنه ایستاده بودند و همه حواس‌ها به این بود که اسامی خوانده شود. اسامی را خواندند. یکی یکی اعضای بالای صحنه رفتند و بعد از مراسم کف زدن اول حضرت حرم به همه اعضا دست دادند بعد که از پله‌ها پائین آمدیم اولین کسی که ایستاده بود جناب سمندری بودند. نه عدد پاکت در دستشان بود و به یک یک اعضا یک پاکت عنایت فرمودند و مصافحه کردند. بعداً که ما پاکت را باز کردیم دیدیم حاوی خط شیرین و لطیف ایشان است که از بیانات جمال مبارک در باره بیت العدل اعظم قطعه‌ای خطاطی و به هر یک از اعضا نسخه‌ای هدیه داده‌اند. باری، روابط ایشان با معهد اعلی از آن دقیقه شروع شد. وقتی که بیت العدل تصمیم گرفتند هیأت عامله و رئیس نداشته باشند جناب سمندری بنده را خواستند و فرمودند که نمی‌دانی چقدر خوشحال شدم که اعضا این تصمیم را گرفته‌اند، آفرین. این قضیه خیلی خیلی در تمام جامعه بهائی اثر خواهد گذاشت که شما رئیس

انتخاب نکردید، هیأت عامله انتخاب نکردید.

در ایام جمال مبارک وقتی جناب سمندری مشرف بوده‌اند اتفاقاً چنین پیش آمد که یک هفته به ملاقات جمال قدم فائز نشدند ولی پس از تشرف جناب سمندری اشاره‌ای کردند که الآن یک هفته است ما حضور مبارک حضرت بهاء‌الله مشرف نشده‌ایم. جمال قدم می‌فرمایند شما غصن اعظم را در عکاء ملاقات نمی‌کنید؟ جناب سمندری همیشه می‌فرمودند که با این کلام بذر میثاق را جمال مبارک در دل من در همان دوره جوانی کاشتند که توجه به غصن اعظم است. یعنی همین ملاقات غصن اعظم به مثابه ملاقات با من است.

روزی در دوره پنجاه روزه تشرف جناب سمندری، حضرت ولی امرالله راجع به بیت العدل اعظم فرمودند که در لوح کرم این عبارت نازل شده: «سوف تجرى سفينة الله عليك و يظهر اهل البهاء...» بعد فرمودند مقصود از این آیه بیت العدل اعظم است. این بیان مبارک برای ایشان خیلی اهمیت داشت زیرا به یاد همان بذر میثاق افتادند که این بار حضرت ولی امرالله آن را در وجود ایشان کاشتند. جناب سمندری یک روزنامه داشتند که مرتب می‌نوشتند و این مسأله اهمیت دارد. تمام وقایع روز را جناب سمندری آخر شب یا سحر در دفترچه‌هایی مرقوم می‌فرمودند. وقتی که حضور مبارک مشرف می‌شوند حضرت ولی امرالله دستور می‌دهند که این دفترچه‌ها را بفرستید تا مطالعه کنم. همه اینها الآن در ارض اقدس است و حدود صد جلد از خاطرات ایشان از وقایع روزانه است. چه نفوسی را ملاقات کردند، به چه نقاطی سفر کردند، چه مطالبی به سمع ایشان رسید، همه اینها در این دفترچه‌ها مندرج است، حتی خواب‌های خودشان را در این دفترچه‌ها مرقوم می‌فرمودند. مکاتباتی که جناب سمندری با احباء می‌کردند به نظر بنده شاید بی‌نظیر بود. جناب ابوالقاسم فیضی هم مکاتباتشان خیلی دائره وسیعی داشت. جناب سمندری بعد از این دوره پنجاه روزه که مشرف بودند به طهران آمدند؛ البته در کرمانشاه و همدان چندی توقف فرمودند و احباء را ملاقات نمودند. بنده در آن جلسه اولی که برای استماع بیانات جناب سمندری در طهران تشکیل شد حاضر بودم. البته ایام جنگ بین المللی دوم بود و روابط با ارض اقدس به کلی قطع بود و احباء همه تشنه شنیدن اخبار و بشارات امری بودند. جناب سمندری با ابهت و اقتدار و ابتکار بلند شدند و فرمودند الله ابهی. همه جواب دادیم الله ابهی. مکشی فرمودند؛ مجدداً فرمودند الله ابهی. مجدداً همه جواب دادیم الله ابهی. بعد فرمودند الله ابهای اول مال من نبود. روز آخر حضرت ولی عزیز امرالله فرمودند هر جا می‌روی تکبیر مرا برسان. لذا این الله ابهای اول از طرف هیکل مبارک حضرت ولی امرالله بود. الله ابهای دوم مال من بود. ببینید این طور احباء را به محض ورود متذکر به اهمیت ولایت امرالله می‌فرمودند.

### نهم - تذکرات و ارشادات ایشان

جناب سمندری می‌فرمودند که احباء همه به یک طریقه خدمت نمی‌کنند؛ بعضی‌ها با بیان، بعضی‌ها با قلم، بعضی‌ها با ثروت، بعضی‌ها با حرکت و اقدام و قیام و بعضی‌ها هم با اسم خودشان خدمت می‌کنند. چون در جامعه معروفیت دارند همین قدر که معلوم شود که این شخص بهائی است

همین خدمت است و همین کافی است.

وقتی که ایشان راه می‌رفتند با سرعتی حرکت می‌کردند که من که سی و پنج سال از ایشان جوان‌تر بودم نفس نفس می‌زدم و می‌دویدم که به ایشان برسیم. در سال ۱۹۶۷ حضرات ایادی ارض اقدس به اتفاق جناب سمندری قرار بود به بیت مبارک در ادرنه بروند و پس از زیارت آن جا به کنفرانس‌های مختلف بین القارات حرکت نمایند. در آن ایام کنترل امنیتی در ارض اقدس نبود و اتوبوسی هم نبود که مسافری را از ساختمان فرودگاه به طرف هواپیما ببرد. مسافری از ساختمان که بیرون می‌آمدند پیاده راه می‌رفتند تا برسند به هواپیما. فاصله در حدود پنجاه - شصت متر بود و در آن ایام مشایعت‌کنندگان می‌توانستند از ساختمان فرودگاه مسافری را ببینند و با حرکت دست خداحافظی کنند. باری، حضرات ایادی از ساختمان بیرون آمدند و همه با هم بودند ولی ما یک مرتبه دیدیم جناب سمندری طاقت نیاوردند و جلو افتادند. حالا حضرت حرم و جناب فیضی و جناب فروتن و جناب آیواس خیلی آهسته دارند به طرف طیاره پیش می‌روند اما جناب سمندری را که از دور نگاه می‌کردیم می‌دیدیم که نصف این فاصله را تقریباً ایشان طی کرده بودند و بقیه هنوز نصفه راه بودند. باری، ایشان قبل از همه رسیدند ولی باکمال ادب ایستادند تا حضرت حرم تشریف آوردند. منظور آن است که در ایشان چنین قوه و نیروی بود که نمی‌توانستند هیچ کاری را آهسته انجام بدهند.

یک روز تذکر می‌دادند که وقتی انسان عیوب دیگران را مشاهده می‌کند باید منصفانه خود تأمل کند که آیا من این عیب را دارم یا ندارم، اگر دارم به فکر اصلاح بیافتم. برای اینکه این را توضیح بدهند می‌فرمودند که مثلاً شما می‌روید به منزل یکی از دوستان و می‌بینید دیواری ترک دارد، بوئی از اطاق می‌آید و یا لکه‌ای در رومیزی هست. به جای عیب‌گیری در این مواقع باید فکر کنیم که آیا خانه من خالی از این عیوب و نواقص است.

دفعه اولی که من حضور ایشان مشرف شدم در سال ۱۹۳۹ بود. تازه ما از ارض اقدس وارد شده بودیم و اولین مهمانی که ما داشتیم جناب سمندری بودند. ایشان نمی‌دانم از کجا و چطور شنیده بودند که از ارض اقدس کسانی آمده‌اند. یک روز صبح زود دیدیم در می‌زنند. جناب سمندری بودند؛ فرمودند آمده‌ام جای صبح را با شماها صرف کنم و این رسم ایشان بود. بعدها فهمیدم که نمی‌خواستند زحمت بدهند بلکه می‌خواستند موقعی بروند که اولاً آن شخصی که می‌خواهند ملاقات کنند در خانه باشد، ثانیاً صبحانه چیز مختصری است، نان و پنیر است و همه این را دارند. در عین حال ایشان وظیفه خود را انجام داده‌اند و صاحب‌خانه هم احساس می‌کند که پذیرائی کرده است. این دوطرفه و خیلی حکیمانه است.

راجع به دعا و مناجات من مطالب بسیار بدعی از ایشان شنیده‌ام. از جمله می‌فرمودند که دعا و مناجات‌هایی که نازل شده و ما تلاوت می‌کنیم مثل نردبان است. البته در اسلام حدیثی هست که می‌فرماید: «الصلاة معراج المؤمن، به یصعد الی السماء.» جناب سمندری می‌فرمودند مناجات‌هایی که ما می‌خوانیم این مرحله اول است. وقتی که نردبان را گذاشتید و می‌خواهید بروید بالای بام لابد بالای بام کاری دارید و به نیی می‌خواهید بالا بروید. بعد از تلاوت مناجات نیز باید قدری انسان

تفکر کند، تأمل و توجه کند و با محبوب خود راز و نیاز نموده و مطالب خود را عرض کند. بنده چند دفعه از ایشان شنیدم که می فرمودند من هر موقعی که در مقام سوء تفاهمی که واقع شده یا کسی حرفی زده که من خوشم نیامده یا نسبت به من بی انصافی شده قرار می گیرم ولی از خودم دفاع می کنم احساس می کنم که جمال مبارک می فرماید الحمد لله طراز افندی خودش می تواند از خودش دفاع کند، احتیاجی به من ندارد. ولی وقتی که به حضرت بهاء الله واگذار می کنم و از خودم دفاع نمی کنم می بینم که حضرت بهاء الله از صد تا سمندری بهتر از خود سمندری دفاع می کند. جناب سمندری همیشه نصیحت می فرمودند که فلانی، تو همیشه سعی کن که مسلط بر کار باشی، نگذار که کار بر تو مسلط شود. تأخیر در امور آفت دارد، «و فی التأخیر آفات.» لذا انسان باید فوراً اقدام کند و کار امروز را به فردا نیندازد.

راجع به تربیت بارها از جناب سمندری شنیدم که اصل و منبع تربیت مادر است و پدر فی الحقیقه نقش ثانوی دارد. خطاب به مادران دائماً می فرمودند شماها وظیفه دارید که اولاد خود را در ظل امر تربیت کنید.

باز می فرمودند که با خدا جنگیدن فایده ندارد؛ مغلوب می شوید. مسأله دیگری که من از احدی نشنیده ام و جناب سمندری می فرمودند این است که چاقو دسته و تیغه دارد. اگر چاقو همه اش دسته نمی بُرد و اگر چاقو همه اش تیغه باشد نیز شما نمی توانید کاری با آن بکنید. چاقو هم تیغه لازم دارد و هم دسته. بعد این مثال را مثلاً راجع به صندوق توکیل شرح می دادند که اگر کسی خود نتواند تبلیغ بکند دیگری را از طرف خود به این کار می گمارد. دسته شخص موکل است و تیغه شخصی است که آن وکالت را قبول کرده و حرکت می کند. هر دو این عوامل لازم و ملزوم یکدیگر هستند. می فرمودند امور اداری تشکیلات البته لازم است اما این امور به منزله دسته است برای اینکه احبباء بتوانند در امور تبلیغی موفق بشوند.

یکی از آداب ایشان این بود که هر کس به اطاق وارد می شد بدون تأمل برای اظهار ادب از جا برمی خاستند؛ چه شخصی که وارد می شد پیر باشد چه جوان، ایشان برمی خاستند، استقبال می کردند، در آغوش می گرفتند و خوش آمد می گفتند. این آداب ایشان واقعاً اسباب تذکر بود و نمی گذاشتند کسی از اطاق ایشان خارج بشود بدون اینکه شیرینی یا چائی یا چیزی دیگر عنایت بفرمایند. می فرمودند شما به دیدن اموات نیامده اید.

یک بحث خیلی مفصلی است راجع به خلوص نیت یا به قول جناب سمندری للهِیت. این کلمه در آثار مبارکه البته هست یعنی انسان لله و فی الله حرف بزند، لله و فی الله قدم بردارد نه برای خاطر اینکه اسمی داشته باشد، کسی تعریفی بکند، کسی بفهمد یا نامه ای برسد و اظهار قدردانی بشود. اگر حق بداند و او راضی باشد کافی است.

یک بحث دیگری هم هست راجع به اینکه انسان باید در هر امری ناظر به منافع امرالله باشد نه ناظر به منافع شخصی خود. جناب سمندری داستانی در این باره می فرمودند راجع به شعبه تجارتخانه پدرشان در رشت که حتماً این داستان را شنیده اید. می فرمودند که ابوی ایشان روزی

فرمودند که تو باید به شعبه تجارت‌خانه در رشت بروی و متصدی این شعبه شوی. ایشان جوان بودند و این قضایا البته قبل از مأموریت‌های حضرت عبدالبهاء بوده است. تشریف می‌برند و می‌بینند که در این حجره آقائی کار می‌کند که هم حسابدار است هم منشی و نوکری هم هست که می‌آید برای نظافت و چای تهیه می‌کند و سایر کارهای متفرقه را انجام می‌دهد. یک روز نوکر مریض می‌شود؛ جناب سمندری به حسابدار یا منشی می‌فرماید که تو قدری صبح زودتر بیا و این جا را نظافت کن تا حجره پاک باشد. مرد نگاه می‌کند به جناب سمندری و می‌گوید که پدر شما بنده را به عنوان حسابدار و کاتب معین فرموده‌اند نه به عنوان نوکر. ایشان می‌فرمایند درست می‌فرمائید؛ ببخشید. آن روز می‌گذرد. سحرگاه روز بعد قبل از اینکه این آقا بیاید، خودشان به حجره تشریف می‌برند و آن جا را تمیز می‌کنند و در عین جارو کردن و نظافت می‌بینند خیلی خوشحال و راضی‌اند. جناب سمندری می‌فرمودند من از خودم سؤال کردم که من چرا خوشحالم و چرا این مرد ناراضی بود. علتش این است که این حجره حجره من و حجره پدر من است؛ متعلق به من است و من متعلق به این حجره هستم. این مرد آمده است برای اینکه حقوقی بگیرد و برود، اما من برای این کار نیامده‌ام زیرا حجره متعلق به من است. بعد می‌فرمودند به فکر این افتادم که نکند احباء هم همین طور باشند. بعضی‌ها خدمت می‌کنند اما برای منافع یا مصالح خصوصیه شخصیه است و بعضی به امر مبارک الله خدمت می‌کنند زیرا امر الهی را متعلق به خود می‌دانند و معتقدند که این امر الهی است و من تعلق به این امر دارم؛ من امر را برای خود نمی‌خواهم بلکه خود را برای امر می‌خواهم.

\* \* \*

انشاءالله همه تأسی به جناب سمندری نمائیم و از موازین اخلاقی و مزایای روحانی ایشان که ما به الامتیاز رفتار و سلوکشان بود در زندگانی شخصی خود پیروی کنیم.